



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۱۹

رفعت حسینی

ابهام و افسانه پردازی در مورد عطار نیشابوری

در **{فرهنگ!}** «کاه گلی» شعر پارسی خرافه اندیشی و **[[احلام، گمان کردنها، حدس زدنها، خیالات، اوهام]]** زمامداران اند.

بنابراین در سرزمینی با چنین فرهنگ کاه گلی، حکومت کردن پرچمی و خلقی و طالبان و مجاهدین اسلامی و خاد و اگسا و کام و شورای نظار و ریش و چین ول نگوته و افتاوه پلاستیکی پاکستانی برای کون شستن، عقلانی و نورمال می باشد.

با این پیشگفتار کوتاه به اصل موضوع می پردازم:

زندگانی و نام و وقت و جای ولادت و مرگ و هم دلیل مردن عطار نیشابوری در جنگلی تاریک از فسانه و ابهام گم شده و پنهان است.

دلدادگان عرفان اسلامی و صوفی گری، مگر، با تمامی این واقعیت ها و حقیقت ها، عطار را عارف بزرگ و بی همانند اسلامی می دانند.

نام والد (پدر) اوهم بدرستی و روشنی مشخص نیست. نام او بوسیله بدست حدس و گمان <تعیین > و نبشته شده است.

فسانه پردازی از عطار [معجزه] نیز می آفریند:

بنابر امر <خرافه> عطار را یک عسکر مغل کشت. آنگاه بنابر روایت، در حال نزع و جان کندن، چنان عارف اسلامی بزرگ بود که به «توحید ایزد وصل گشته بود» و بنابر

نگاشته ها در کتب تاریخ ادبیات فارسی چنین اتفاق افتاد که او با [خون]

خود یک رباعی کامل را بدون غلطی نبشت و جان به {جان آفرین تسلیم کرد} .

چنین یاوه سرایی کرده اند:

«... بی هیچ اغراقی می توان گفت که پایان زندگی عطار، یکی از غم انگیزترین داستان های

است که در مورد مرگ عرفا روایت شده است. در تاریخ آمده که با حمله قوم مغول به

خراسان، این شاعر و عارف عالیقدر توسط یک سرباز مغول به قتل رسیده است. در کتاب کشکول، نوشته شیخ بهاء الدین ولد چنین می آید که زمان حمله قوم تاتار به نیشاپور، مردم از پیر و جوان و زن و مرد قتل عام شدند و شیخ گرانمایه نیز در این زمان مورد ضربت یکی از سربازان مغول قرار گرفت و پیش از مرگ، با خون خود بر دیوار، این رباعی را نوشت:

در کوی تو رسم سرفرازی این است
مستان تو را کمینه بازی این است
با این همه رتبه هیچ نتوانم گفت
شاید که تو را بنده نوازی این است»

در سطرهایی در پایین، از چندین وبسایت گزیده هایی در باره عطار را نقل کرده ام. این نبشته های زیرین از خامهء من، رفعت حسینی، نیست. در آن سطرها: موضوعات نامستند، مطالب خرافی، نکته ها و مواردی بر مبنای روایت و نقل کردن بدون سند، ذکر گردیده اند. مرور نمودن مندرجات پایین، بر زندگانی عطار نیشاپور (نیشاپوری)، < افسانه > را تاپه می نماید.

////////////////////

کاپی از : وبسایت همشهری آنلاین

Hamshahri Online

نام پدر عطار به احتمال قوی ابوبکر ابراهیم بوده است و شغل وی عطاری، اگر چه دکتر محمد رضاشفیعی کدکنی در مقدمه مختار نامه آورده است که با توجه به این که تمامی اطلاعات درباره زندگی عطار و شغلش از کتاب خسرونامه اخذ شده و این کتاب هم به لحاظ تاریخی و اسنادی ثابت شده که از آن عطار نیست، لذا در این زمینه هم تردیدهای جدی وجود دارد.

... به گفته دکتر شفیع کدکنی (تذکره ها درین زمینه) چندان قابل استناد نیست.
و دکتر محمد استعلامی هم در مقدمه خود بر کتاب تذکره الاولیاء به این گونه روایتها از زندگی عطار تشکیک (به شک انداختن) های جدی وارد ساخته است،

در روایت) مرگ عطار بر اثر حمله سربازان مغول به نیشابور در 618 قمری رخ داده است و وی به دست یکی از سربازان مغول کشته شد

...

برگرفته از وبسایت « ویکی فقه
دانشنامه آزاد»

فریدالدین نیز ابتدا به شغل پدر مشغول شد،

[۹]

اما پس از مدتی، به عرفان روی آورد و راه تازه‌ای را در زندگی خود برگزید.
در علت این تغییر، داستان معروفی نقل شده است:

«روزی عطار در دکان خود مشغول معامله بود، درویشی به آنجا رسید و چندبار "شیء الله"
گفت. وی به درویش توجهی نکرد، درویش گفت: ای خواجه! تو چگونه خواهی مرد؟ عطار
گفت: همان‌گونه که تو خواهی مرد. درویش: تو همچون من می‌توانی بمیری؟ عطار: بلی.
درویش کاسه‌ای چوبین داشت بر سر نهاد و گفت: الله، و جان داد. عطار متغیر شد و مسیر
زندگی خود را تغییر داده، به عرفان روی آورد.»

[۱۰]

عطار پس از این تحول، برای کسب علم و معنا، به هند، عراق، شام و مصر مسافرت کرد. به
مکه رفته و حج به جا آورد و سپس به شهر خود نیشابور بازگشت و در آنجا ماندگار شد.

[۱۱]

عطار مرید شیخ مجدالدین بغدادی بوده است.

[۱۲]

عطار از زبان زرین‌کوب

[ویرایش]

دکتر زرین کوب نیز می‌نویسد:

«عطار از آنچه در آن ایام در خانه‌ها آموخته می‌شد بهره می‌گرفت، خط و حساب و قرآن با مایه‌ای از شعر و ادب و عصر»

[۱۳]

عطار، علاوه بر این‌ها به حرفه پدرش (عطاری) نیز روی آورد.

[۱۴]

و

[۱۵]

عطار به کسی گفته می‌شد که هم طبیب بوده و هم دارو فروش

[۱۶]

عطار پس از مدتی سرآمد دارو سازان شهر شد و به مداوای بیماران پرداخت. در همان حال اوقات فراغتش را صرف مطالعه کتاب‌های صوفیه و اشتغال به تمرین در شعر و شاعری می‌کرد.

[۱۷]

عطار در طلب مشایخ و اولیا سفرهای زیادی به مناطقی مثل ری، کوفه، مصر، دمشق، مکه، هندوستان و ترکستان نمود. سرانجام در نیشابور رحل اقامت افکند.

[۱۸]

عطار از شاگردان و مریدان شیخ مجدالدین بغدادی و شیخ نجم الدین کبری بوده است.

.....

کاپی از وبسایت تسنیم

خبرگزاری تسنیم

از محکم‌ترین روایت از مرگ عطار نیشابوری اینگونه برداشت می‌شود که او در زمان حمله مغولان به نیشابور کشته شده است. همچنین روایت شده است که تاجری با سرمایه فراوان نزد

مغولان آمد و گفت: من حاضرم عطار را با این سرمایه هنگفت خریداری کنم و آزاد کنم. عطار نپذیرفت و گفت: کسی خواهد آمد و مرا با بهایی بیشتر از سرمایه تو خواهد خرید پس مغولان او را نفروختند و صبر کردند تا این که پیر مردی آمد و گفت که حاضر است عطار را با یک گونی گاه عوض کند. در آن هنگام عطار گفت: به خدا قسم که بیشتر از یک گونی گاه ارزشی ندارم. در این هنگام یک سرباز مغول که از نفروختن عطار به آن تاجر پشیمان بود، خشمگین شد و ضربه ای بر عطار زد و عطار، جان به جان آفرین تسلیم نمود.

شیخ بهاءالدین در کتاب معروف خود «کشکول» این واقعه را چنین تعریف می‌کند که وقتی لشکر تاتار به نیشابور رسید اهالی نیشابور را قتل عام کردند و ضربت شمشیری توسط یکی از مغولان بر دوش شیخ خورد که شیخ با همان ضربت از دنیا رفت و نقل کرده‌اند که چون خون از زخمش جاری شد شیخ بزرگ دانست که مرگش نزدیک است. با خون خود بر دیوار این رباعی را نوشت:

در کوی تو رسم سرفرازی این است/ مستان تو را کمینه بازی این است/ با این همه رتبه هیچ نتوانم گفت / شاید که تو را بنده نوازی این است/ کلامی ساده اما روح بخش.

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در تصحیح مقدمه کتاب «منطق الطیر» عطار گفته است:
شعر عطار نماینده یکی از مراحل تکامل شعر عرفانی فارسی است.

.....

نقل از

از ویکی‌پدیا

فرازی از زندگانی عطار نیشابوری

تولد و کودکی

محمدرضا شفیعی کدکنی در مقدمه‌ای که بر منطق الطیر نوشته است اشاره می‌کند که شخصیت عطار در «ابر ابهام» و رمز و ابهام است و اطلاعات ما حتی درباره سنایی، که یک قرن قبل عطار می‌زیسته، بسیار بیشتر از اطلاعاتی است که از عطار در دست داریم. تنها می‌دانیم که او در نیمه دوم قرن شش و ربع اول قرن هفتم می‌زیسته است، زادگاه او نیشابور و نام او، آنگونه که عطار گاهی در اشعارش به هم‌نامی خود با پیامبر اسلام اشاره می‌کند، محمد بوده است.

عوفی در لب‌الالباب خود از او با عنوان «الأجل فریدالدین افتخار الافاضل ابوحامد ابوبکر العطار النیشابوری سالک جاده حقیقت و ساکن سجاده طریقت» یاد می‌کند. نام او «محمد»، لقبش «فریدالدین» و کنیه‌اش «ابوحامد» بود و در شعرهایش بیشتر عطار و گاهی نیز فرید تخلص کرده‌است.^[۲] بنا به روایت قدیمی‌ترین کاتب دیوان اشعارش نام پدر عطار محمود^[۳] و بنا به روایتی دیگری از تذکره نویسان قدیم^[۴] ابراهیم بن اسحاق بود؛ نام یوسف نیز برای پدر عطار ذکر شده‌است.^[۴] در کدکن زیارتگاهی است به نام «بیر زرّوند» که مورد احترام اهالی است و اهالی بر این باورند که این مزار «شیخ ابراهیم» پدر عطار است.^[۳]

عطار در **کدکن** یکی از بخش‌های **تربت حیدریه** امروزی به دنیا آمد و پدر و اجداد او اهل **کدکن** بوده‌اند **تربت حیدریه** و همچنین برخی دیگر از شهرهای خراسان با یکدیگر **نیشابور** قدیم را می‌ساختند.^[۵]

کودکی عطار با طغیان غزها همراه شد؛ زمان فاجعه غز، عطار ۶ یا ۷ سال بیشتر نداشت. این فاجعه چنان عظیم و موحش بود که نمی‌توانست در ذهن کودک خردسال تأثیر درانگیز خود را نگذارد. سلطان به دست غزها اسیر شده بود و شهر در معرض خرابی و ویرانی قرار گرفته بود. عطار خردسال شکنجه‌ها، تجاوزها، خرابی‌ها، مرگ و درد و وحشت را اطراف خود می‌دید؛ و همین عامل بعدها موجب مرگ‌اندیشی و درداندیشی بسیار در عطار شد. چند سال بعد، پس از فروکش فتنه غز، عطار در مکتب مشغول آموختن شد. در ایام مکتب، حکایاتی از زندگی بزرگانی چون عباس طوسی، مظفر عبادی، رکن‌الدین اکاف و محمد بن یحیی، او را به خود جذب می‌کرد. این حکایات علاوه بر اینکه مشوق عطار در طریقت بودند بعدها در تذکره‌الاولیا گرد آمدند.^[۶]

زندگی عطار

او **داروسازی و داروشناسی** را از پدرش آموخت و در عرفان مرید سلسله خاصی از مشایخ تصوف نبود^[۷] و به کار عطاری و درمان بیماران می‌پرداخت. وی علاقه‌ای به مدرسه و **خانقاه** نشان نمی‌داد و دوست داشت راه عرفان را از داروخانه پیدا کند علاوه بر این شغل عطاری خود عامل بی‌نیازی و بی‌رغبتی عطار به مدح‌گویی برای پادشاهان شد.^[۸] زندگی او به تنظیم اشعار بسیار گذشت از جمله چهار منظومه از وی علاوه بر دیوان اشعار و مجموعه رباعیاتش، مختارنامه. آوازه شعر او در روزگار حیاتش از نیشابور و خراسان گذشته و به نواحی غربی ایران رسیده بوده‌است. اسنادی نیز در دست است که نشان می‌دهد حلقه درس‌های عرفانی عطار در نیشابور بسیار گرم و پرشور بوده‌است و بسیاری از بزرگان عصر در آن‌ها حاضر

می‌شده‌اند.^[۱۹] در دوران معاصر، شیعیان با استناد به برخی شعرهایش بر این باورند که وی دوست‌دار اهل بیت بوده‌است.^{[۱۰][۱۱]}

عرفان عطار

در حالی که بسیاری از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که عطار مرید شخص خاصی نبوده‌است برخی نیز بر خلاف این معتقدند؛ برای مثال در کتاب مجمع الفصاء تألیف رضاقلی خان هدایت آمده‌است: «شیخ الاصفیا شیخ فریدالدین محمد و ابوطالب کنیت آن جناب بود و جناب شیخ مجدالدین بغدادی که از خلفای شیخ نجم‌الدین کبری است وی را تربیت فرمود. جناب شیخ از اکابر این طبقه است و در غلو حال وی کس را مجال سخن نیست. هفت شهر عشق عطار که در عرفان معروف است از وی چنین نقل شده‌است: نخستین «جستجو و طلب» است، باید در راه مقصود کوشید-دوم مقام «عشق» است که بی‌درنگ باید به راه وصال گام نهاد. سوم «معرفت» است که هر کس به قدر شایستگی خود راهی برمی‌گزیند. چهارم «استغنا» است که مرد عارف باید از جهان و جهانیان بی‌نیاز باشد. پنجم مقام «توحید» است که همه چیز در وحدت خدا مشاهده می‌شود. ششم مقام «حیرت» است که انسان در می‌یابد که دانسته‌های او بسیار اندک و محدود است. هفتم مقام «فنا» است که تمام شهوات و خودپرستی‌های آدمی از او زایل می‌شود و می‌رود تا به حق واصل شود و در واقع از این فنا به بقا می‌رسد.^[۱۲]

مولوی: «هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم»

در منابع دیگر؛ نظیر: مرصاد العباد اثر نجم‌الدین رازی و نفحات‌الأنس اثر عبدالحمین جامی نیز نسبت تربیت معنوی عطار به شیخ مجدالدین بغدادی رسانده شده‌است. «تا جایی که عرفای بزرگی از جمله رضی‌الدین علی لالای غزنوی (متوفی ۶۴۲ یا ۶۴۳) و نجم‌رازی (متوفی ۶۴۵) و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، از مریدان و تربیت‌یافتگان او شیخ مجدالدین بغدادی بودند.»^{[۱۳][۱۴][۱۵][۱۶][۱۷][۱۸][۱۹]}

در برخی منابع دیگر نجم‌الدین کبری مشهور به شیخ ولی‌تراش را مربی و مرشد معنوی

فریدالدین عطار نیشابوری خوانده‌اند.^[۲۰]

زهد و مرگ وی

آرامگاه فریدالدین عطار نیشابوری در محله باستانی شادیاخ نیشابور

سنگ قبر عطار نیشابوری

سنگ قبر شیخ عطار

درباره پشت پا زدن عطار به اموال دنیوی و راه زهد، گوشه‌گیری و تقوا را پیش گرفتن وی داستان‌های زیادی گفته شده است. مشهورترین این داستان‌ها، داستانی است که جامی نقل می‌کند: عطار در محل کسب خود مشغول به کار بود که درویشی از آنجا گذر کرد. درویش درخواست خود را با عطار در میان گذاشت، اما عطار همچنان به کار خود می‌پرداخت و درویش را نادیده گرفت. دل درویش از این رویداد چرکین شد و به عطار گفت: تو که تا این حد به زندگی دنیوی وابسته‌ای، چگونه می‌خواهی روزی جان بدهی؟ عطار به درویش گفت: مگر تو چگونه جان خواهی داد؟ درویش در همان حال کاسه چوبین خود را زیر سر نهاد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. این رویداد اثری ژرف بر او نهاد که عطار دگرگون شد، کار خود را رها کرد و راه حق را پیش گرفت؛ که البته این روایت، به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست زیرا که زهد عطار از همان ابتدای کودکی نمایان بوده است. [۲۱]

مرگ عطار در سال ۶۱۸ هجری قمری به هنگام حمله مغول بود؛ وی در نزدیکی دروازه شهر به دست سربازان مغول کشته شد. علاوه بر این تمام آثار وی سوزانده شد و آثاری که از وی در دست است تنها آثاری است که قبل از حمله مغول، به سایر شهرها برده شده بودند. [۲۲]

مطالب مرتبط:

راهنمای سفر به نیشابور

بازار سرپوش نیشابور با ۵۵۰ سال قدمت!

خیام نیشابوری؛ از رباعیات زیبا تا محاسبات بی نقص!

طبق آنچه که در زندگی نامه دانشمند عالیقدر آمده، فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر

ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری، در سال ۵۱۳ یا ۵۳۷ هجری قمری در روستایی به نام

کدکن که به آن شادیاخ هم می‌گویند، دیده به جهان گشوده است. مستنداتی از اینکه وی

چگونه دوران کودکی خود را سپری کرده، در دست نیست اما آنچه به طور قطع می‌دانیم این

است که پدرش، در همان روستا به شغل عطاری مشغول بود و در این کار که در آن زمان

نوعی طبابت و درمان بیماران نیز محسوب می‌شد، تبحر زیادی داشت.

شاید به همین خاطر و شاید به این دلیل که در آن دوران پسران کسب و کار آبا و اجدادی را

ادامه می‌دادند، فریدالدین هم حرفه عطاری را پیشه کرد و در کنار آن به طبابت نیز می

پرداخت. اما دنیا برای این عارف بزرگ برنامه‌های دیگری در سر داشت.

رخدادی که زندگی عطار را برای همیشه تغییر داد

در داستان ها آمده که یکی از روزها، فریدالدین در دکان خود مشغول کار بود که درویشی وارد مغازه اش می شود. درویش چندبار این جمله را تکرار می کند که: چیزی برای خدا به من بدهید.

عطار اهمیتی نمی دهد و چون درویش بی تفاوتی او را می بیند، می پرسد: تو چطور می خواهی از دنیا بروی؟

عطار پاسخ می دهد: همان طور که تو از دنیا می روی!

درویش می گوید: تو می توانی مانند من بمیری؟

و زمانی که با پاسخ مثبت عطار رو به رو می شود، دراز می کشد، کاسه خود را زیر سر می گذارد و می میرد. این اتفاق چنان عطار نیشابوری را تحت تاثیر قرار داد که زندگی اون را به کل و برای همیشه تغییر داد. پس از آن، فریدالدین به سراغ عرفای نامی آن زمان رفت و از میان آن ها شیخ الشیوخ عارف رکن الدین اکاف را به استادی برگزید و به تزکیه نفس روی آورد. پس از آن نیز زمان زیادی را به سفر اختصاص داد و گفته شده که در این سفرها با بسیاری از بزرگان عصر خود دیدار کرد. وی همچنین مسیر مکه تا ماوراء النهر را نیز پیمود و با بزرگانی چون مجدالدین بغدادی رسید.

به منظور رزرو آنلاین بلیط قطار مشهد اینجا را کلیک کنید.

داستان غم انگیز وفات عطار

بی هیچ اغراقی می توان گفت که پایان زندگی عطار، یکی از غم انگیزترین داستان هایی است که در مورد مرگ عرفا روایت شده است. در تاریخ آمده که با حمله قوم مغول به خراسان، این شاعر و عارف عالیقدر توسط یک سرباز مغول به قتل رسیده است. در کتاب کشکول، نوشته شیخ بهاء الدین ولد چنین می آید که زمان حمله قوم تاتار به نیشابور، مردم از پیر و جوان و زن و مرد قتل عام شدند و شیخ گرانمایه نیز در این زمان مورد ضربت یکی از سربازان مغول قرار گرفت و پیش از مرگ، با خون خود بر دیوار، این رباعی را نوشت:

در کوی تو رسم سرفرازی این است

مستان تو را کمینه بازی این است

با این همه رتبه هیچ نتوانم گفت

شاید که تو را بنده نوازی این است